

## میراث گمشده در اطلاعات هنری

هفته گذشته نشست خبری مبنی بر برگزاری نمایشگاه عکس هفتاد و پنج سالگی حضور لهستانی‌ها در ایران برگزار شد. نمایشگاهی که از ابتدای این هفته تا اواسط آبان ماه در کاخ سعدآباد و همزمان در اصفهان برگزار خواهد شد. در این نشست خبری "خسرو سینایی" کارگردان بلند آوازه و دوست داشتنی سینمای ایران هم حضور داشت. کارگردانی که با ساخت مستندی به نام "میراث گمشده" برای اولین بار باعث شد ایرانیان



به حضور لهستانی‌ها در کشورمان توجه کنند. مستندی که ساخت آن از سال ۴۸ آغاز و سرانجام پس از سیزده سال به پایان رسید. پس از پایان این نشست خبری دو سه ساعتی با آقای سینایی هم‌کلام شدم و از شرایط ساخت این مستند صحبت کردیم و اینکه چه شد که توانست به نشان افتخار جمهوری لهستان دست یابد. آنقدر حرف‌های استاد تلخ و در عین حال جذاب بود که از او خواستم اگر امکان داشته باشد در یک گفت‌وگوی مفصل درباره این

موضوع صحبت کنیم که او پیشنهاد بهتری به من داد. استاد سینایی که از قبل تمام اتفاقات ساخت این مستند را به صورت یک داستان شیرین و جذاب نگارش کرده بود.

نوشته‌هایش را در اختیار من قرار داد تا از هفته آینده در صفحات هنری مجله اطلاعات هفتگی برای نخستین بار آن را منتشر سازیم. به این ترتیب از شماره آینده منتظر خواندن داستانی واقعی و زیبا به قلم خسرو سینایی خواهیم بود.

## خانه سهراب کجاست

نسرین ظهیری

سپهری روح شاعرانه و لطیفی داشت و برای هر چیز معنی و مفهومی خاص قائل بود. تخیل او در همه اشیا باریک می‌شد و از آنها تصاویری زنده و حساس می‌ساخت.

می‌توان خندید، با صدای بلند در کوچه‌ای که سهراب سپهری سالهای اواخر عمرش در آن قدم می‌زد، اما خنده خفگی می‌آورد، وقتی که راهش را سد کنی. وقتی که نیشکی کوچک پشت پرده مسأله خنده‌دار بگوید بر مخ آدم که "هی! داری به چه می‌خندی؟" حالا خنده‌ام خفه می‌شود در محله گیشای تهران خیابان ۲۴. دور و بر خانه سهراب، وقتی که از رهگذری حدود ۳۵ ساله نشان خانه سهراب سپهری را می‌خواهم:

"خانم، آدرس می‌خواوی باید پلاک داشته باشی. اینجاها هزار تا آدم هست به این اسم، پلاک بده، نکنه از بانک، چیزی برنده شده."

محله گیشا آنقدر در این ۲۵ ساله به هم ریخته و عوض شده که یافتن خانه‌ای که به سهراب

سپهری منسوب است، در آن کار چندان ساده‌ای نیست. خیابان ۲۴ دست راست بزرگراه قرار گرفته، آنها که نشانی می‌دهند به بعد از چهارراه اشاره می‌کنند. چهارراهی که در سمت شرق خیابان قرار دارد، دومین ساختمان در نبش این چهارراه، در خیابانی حدود هشت متری. واکنش عابران کوچه ۲۴ محله گیشا یاد می‌آورد که ما مردمانی هستیم با حافظه ضعیف تاریخی، همه چیز ما تاریخ مصرف دارد بخصوص تاریخمان... آدمها می‌آیند و می‌روند و با تعجب نگاه می‌کنند: "مگر اصلاً خانه‌ای به این نام در اینجا بوده؟ چه جالب!..." اما جوانکی بلندقد دست دراز می‌کند و آخر کوچه را نشان می‌دهد:

"پدرم می‌گفت آن خانه است، پلاک شماره ۲۵." خانه‌ای دوطبقه، ساخته شده در اوایل دهه ۵۰ که حالا در حال تخریب است. صدای زنگی را که می‌فشارم، می‌شنوم، اما پاسخی در کار نیست. به نقل از جوان عابر، سالهاست که هیچ کس ساکن خانه سهراب نیست. خواهر سهراب می‌گوید اتاق سهراب در طبقه دوم خانه محله گیشا بود: "ما در تهران خانه‌ای داشتیم که در طبقه پایین آن مادرم

همراه با برادر بزرگترم زندگی می‌کردند. سهراب اتفاقی در طبقه دوم داشت و من هم چون می‌خواستم تمرین موسیقی کنم، اتاق کوچکی هم روی خانه ساختم. بنابراین فقط هنگام شام و ناهار یکدیگر را می‌دیدیم..." قد می‌کشم، روی پنجه پاهایم. رد پای

کولرها را روی ایوان طبقه دوم گم کرده‌ام: "سهراب می‌گفت وقتی کولر روشن است باید پنجره بسته باشد. حالا هم پنجره‌ها بدجوری بسته شده‌اند، یعنی می‌شود در مدت حدود ۳۰ سال گداهای یک خیابان، بی‌خیال‌گدایی شده باشند؟ شاید شده‌اند چون هر چه می‌گردم از گدا در محله گیشا خیابان ۲۴ خبری نیست. انگار یک نفر شلنگ گرفته و رد خاطرها را در این کوچه شسته باشد، در خیابان نیمه‌لخت ۲۴ صدای پای آب شنیده نمی‌شود.



بارها گفته‌ام که شما یک مسابقه زنده دوبله در یکی از استاد یومهای ورزشی بگذارید و هیات ژوری را هم دعوت کنید تا ببینیم چه کسی مرد میدان است. ولی کو گوش شنوا؟ حتی بارها این را هم گفته‌ام که به من مجوز بدهید تا به مدارس بروم و ۵ دختر و ۵ پسر دبستانی مستعد را بیآورم و پرورش بدهم تا در فیلمها و سریالهای خارجی به جای بچه‌ها حرف بزنند اما فرصت انجام چنین کاری را هم برای من فراهم نمی‌کنند. الان خانمهای بزرگ به جای دختر بچه‌ها حرف می‌زنند که از نظر اصولی فقط خانمها مریم شیرزاد، ناهید امیریان، مزگان عظیمی و سمیه موسوی کارشان مقبول است و بقیه مردود هستند. چه خوب می‌شود اگر بچه‌ها پرورش پیدا کنند تا خود آنها به جای نقشهای کودک حرف بزنند و دوبله کودکان بهتر و طبیعی‌تر دربیاید. متأسفانه من این پیشنهادها را ارائه کردم اما کسی برای این کار دل نمی‌سوزاند.

می‌گوید: تو بعد از ۸۰ سال ایمان مرا بر باد دادی! من دوبله این فیلم را خیلی دوست داشتم و هنوز هم از دیدنش لذت می‌برم.

یک زمانی گفته می‌شد دوبله ایران جزء بهترین دوبله‌های دنیا است. این مقایسه‌ها چه رهاوردی برای دوبله‌ماداشت و فکر می‌کنید دوبله ایران همچنان هم حرفی برای گفتن دارد؟

اگر الان هم فیلم خوب به دست ما برسد، ما دوبله خوبی را تحویل رسانه خواهیم داد. من در فیلم "ریچارد دوم" یک نقشی را دوبله کردم که خیلی خوب از آب در آمد چون هم مترجم خوبی آن را ترجمه کرد و هم مدیر دوبلاژ آن خانم زهره شکوفنده از بهترینهای این عرصه بود. دوبلورهای آن هم بیجز من، آقایان اسماعیلی، مظفری، والی زاده بودند. وقتی چنین کاری دوبله شود، معلوم است نتیجه خوبی می‌دهد اما وقتی نه فیلم خوب باشد و نه عوامل دوبله، آن کار به نتیجه‌ای نمی‌رسد. من



فیلم و سریالهایی که خودتان دوبله کرده‌اید را می‌بینید؟

بله. یک آرشیو دارم که ۱۲۰ فیلم و سریال از کارهایی که دوبله کرده‌ام در آن موجود است و همه آنها را در فرصتهای مختلف می‌بینم. من در فیلم "گوژپشت" به جای ریچارد هریس حرف زدم که هنوز هم هر بار آن را می‌بینم، حس می‌کنم محشر است. آن فیلم یک بخش دارد که هوش راز از سرم می‌پراند. کشیشی پیر عاشق دختر جوانی می‌شود و زمانی که دختر را می‌بیند به پایش می‌افتد و در آن لحظه دو صفحه مونولوگ می‌گوید و در آخر